

تفسیر داستان جمال میر صادقی

«یادداشت مجله شده مادر را بر می دارد. بازش می کند، پشتش یک تمرین خطاطی است. توی هم با جوهر آبی نوشته شده: «که عشق آسان نمود اول... که عشق... نتیجه عشق و عشق ورزی کار دستش داده و معضلی برایش به وجود آورده.»

به پیشنهاد دکتر فکر می کند.

«نیم ساعت پیش از شروع، همین یک دفعه... طوری که نمی شه! هرچی بخواد بشه که شده! تازه کارو آسونتر می کنه.»

داستان به اوج یا بزنگاه خود می رسد:

«آخرین نگاه را به ساعت می اندازد؛ ده دقیقه از ساعت هشت گذشته است... دکتر گفته بود: «فقط نیم ساعت پیش از شروع...» مطب ساعت نه باز می شود.»

گره گشایی داستان بعد می آید.

«به ساعت نگاه می کند. فقط چهل و پنج دقیقه به ساعت نه مانده است. برف سنگینتر می بارد. پالتو را به خود می پیچد و تندتر به سمت مطب گام برمی دارد.»

داستان از نظر ساختاری چیز تازه ای ندارد، نقل ساده حادثه ای است بی هیچ ابهام و پیچیدگی. آنچه به داستان ارزش و اعتبار می دهد، خصوصیت معنایی آن است، یعنی مسأله افشاگرانه آن است و در آن از اموری صحبت می شود که زیر پوست جامعه جریان دارد، کاری که درست یا نادرست پنهانی صورت می گیرد، چون منع قانونی دارد و آن را می توان با توسل به امری باز ممنوع و غیر قانونی از میان برداشت.

مسأله سقط جنین و قانون منع آن تنها در ایران مطرح نیست، مسأله ای جهانی است که گاه جنجال آفرین هم می شود؛ پزشکانی که دست به عمل سقط جنین می زنند، اغلب مورد خشم مخالفان مذهبی آن قرار می گیرند و گاهی نیز به دست زن هایی که از آن ها سوء استفاده شده است، کشته می شوند. در داستان «یک فنجان چای سرد»، نویسنده به وجه دیگر اخلاقی آن پرداخته است؛ تن دادن زن به تقاضای نامشروع دکتر، یعنی سوء استفاده از آن، که در کشورهایی مثل ایران، بسیار اتفاق می افتد.

داستان کوتاه «یک فنجان چای سرد» از نوع داستان های گی دو موپاسانی است، یعنی داستانی حادثه پردازانه که می توان آن را چنین تعریف کرد:

«داستانی که دارای یک واقعه مرکزی مهم است و واقعه های دیگر برای توجیه و تکمیل و منطقی جلوه دادن این واقعه آورده می شود.» یا به تعریفی دیگر از تعریف های متنوع و گوناگونی از داستان کوتاه که بر داستان «یک فنجان چای سرد» مطابقت دارد:

«داستان کوتاه تمرکز دادن شخصیتی است در یک واقعه مهم ضمنی، که در آن کمتر به خصوصیت های روانشناختی شخصیت توجه می شود، و نویسنده بیشتر شخصیت داستان را در وضعیت و موقعیت خاصی نشان می دهد.» در داستان کوتاه «یک فنجان چای سرد»، واقعه ای در مرکز داستان قرار می گیرد؛ باردار شدن زن و به فکر افتادن او. و واقعه های دیگر بر محور آن می گردد و واقعه مرکزی را توجیه می کند و در آن کمتر به ویژگی های روانشناختی شخصیت پرداخته می شود.

«دکتر فنجان چای در دستش بود. قندی توی دهان گذاشت: فکورانه ابروها را بالا برد و گفت: «خرجش خیلی زیاد می شه»، جرعه ای از چای نوشید و آهسته ادامه داد: «تازه مسئولیت قانونی...»

گره افکنی داستان با وضعیت و موقعیت خاص، یعنی باردار شدن زن به وجود می آید و بعد کشمکش داستان به دنبال آن:

«دست های یخ کرده اش را به هم مالید و گفت: «دکتر یعنی.. یعنی هیچ راهی؟»

زن از پس هزینه اش بر نمی آید.

دکتر پیش پای او راهی می گذارد و به او پیشنهادی می کند.

«چرا به راهی هست، به راه خیلی آسون، آسون و بی خرج.»

ساختار پیرنگ رو به کمال می رود. زن به فکر چاره است. بحران آفریده می شود:

نمی شنود. خیابان خالی است. تک تک رهگذارانی که خود را در پالتوهایشان پیچیده اند، بی تفاوت از کنارش می گذرند.

به ساعت نگاه می کند. فقط چهل و پنج دقیقه به ساعت نه مانده است. برف سنگینتر می بارد. پالتو را به خود می پیچد و تندتر به سمت مطب گام بر می دارد.

